

مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۱۸/۰۴/۲۴

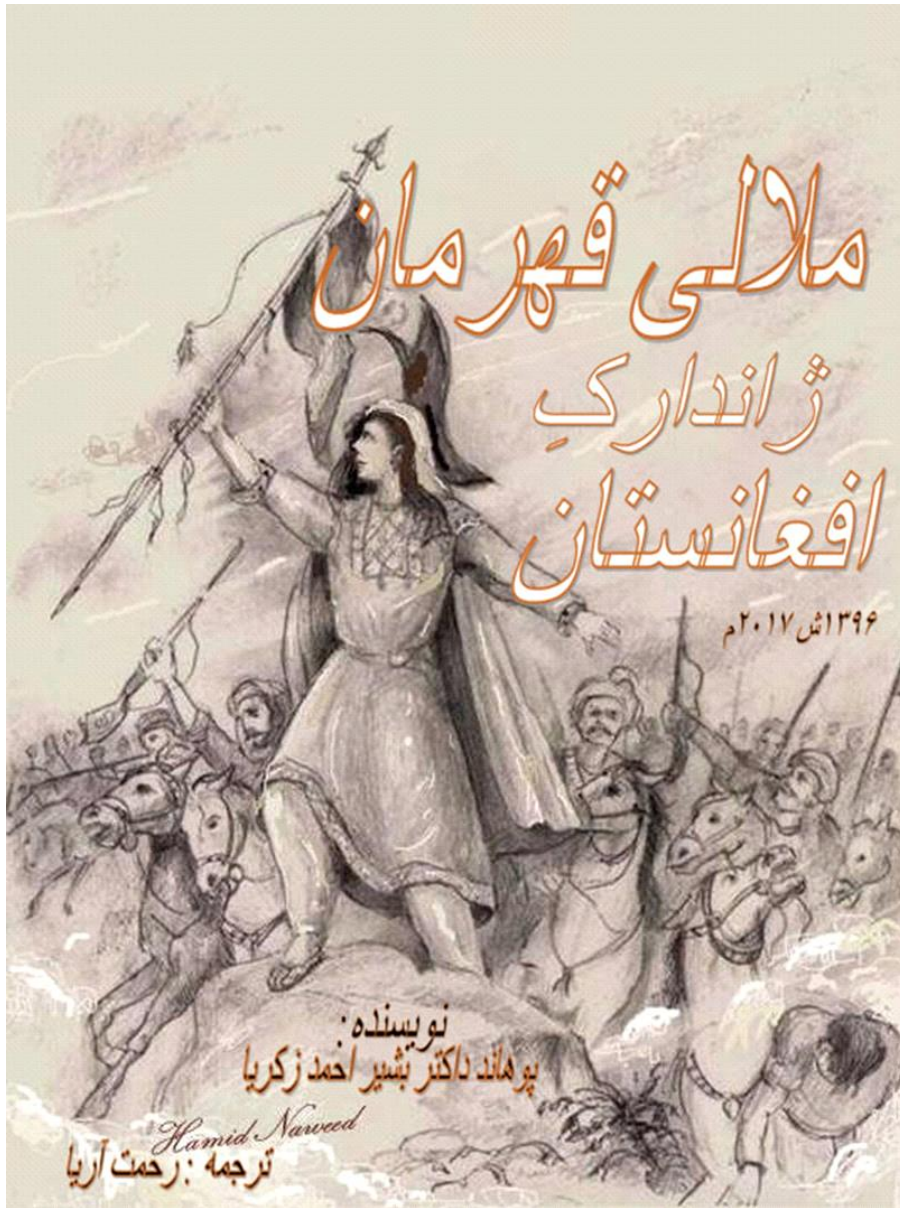


پوهاند بشیر احمد زکریا

ترجمه: رحمت آریا

ملالی قهرمان

ژان دارک افغانستان
ناول تاریخی (قسمت چهارم بخش هفتم)



د پانو شمیره: له ۱ تر ۷

افغان جرمن آنلاين په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی دلیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولئ

قسمت چهارم

بخش هفتم:

بحر از تلاطم و خروش خود بطرف آرامی میرفت و باد های موسمی اوقیانوس هند دیگر آن خشم جنون آمیز معمولش را نداشت. کشتی کپری ما دوباره مواد سوخت گرفت، تدارکات لازمه خود را گرفت، پاک شد، خوب شستشو شد، و چنان صفا شد توگویی که لباس دراز سفید به تن کرده باشد، بعد آهسته آهسته چون خرام عروس با ناز بطرف تخت لاجوردین بحر در زیری جلای طلایی و شعاع نقره نین آفتاب به حرکت افتاد. آفتاب با گرمای نوازش گر خود، ملایم و با پرتو نورش که در میان ابر های پراکنده رخنه میکرد مسرت بخش بود. از پدرم آموخته بودم که چگونه از سفر بحری و نسیم نمناک نمکین و بوی ملایم گیاه های بحری لذت ببرم. وی برایم این شعر را میخواند:

«انسانها نیازمند دامن طبیعت اند
فروغ نیلگونی آسمان را
ژرفای لاجوردین بحر را
هزاران سایه درختان جنگل سبز را.
زنان ساحره قصه های شانرا نجوا می کنند
قصه
هزاران سال گذشته زمین ما را
سرگذشت میلیون ها انسان او را
درست
همچو رویا های اعصار قدیم ما»
ب.ا. ذ. «مؤلف»

در همه آن کتابهای که خوانده بودم آنقدر چیزی در باره شکوه و عظمت خلقت نیاموخته بودم که در ژرف اندیشی و تعمق نگری «سکوت گویای» سفر های بحری آموختم.

کشتی کپری، ما را از طریق رنگون به سنگاپور رساند. این یکی از بنادر خیلی پر ازدهامی بود و ما ناگزیر شدیم تا دو روز را در این جزیره زیبا سپری کنیم. یاور شهزاده ایوب خان، دگروال و ایت ظاهراً برای این سفر عالی از هر لحاظ آمادگی داشت و ترتیبات لازم را در نظر داشت. دگروال گفت که این جزیره طی قرن چهاردهم بوسیله یک شهزاده بنام «سنگاپوره» (شهر شیر) متعاقب یک سفر شکاری شان، مسمی شد. در سانسکریت «سیمها» به معنی (شیر) و «پوره» به معنی (شهر) است. این شهر جزیره بی باستانی در رأس شبهه جزیره ملایو^۱ موقعیت دارد که تا ۲۹ جنوری سال ۱۸۱۹م به وسیله پنج پادشاه اداره می شد، زمانیکه سر تامس رافلس^۲ گورنر سُمتر^۳ اهمیت تجارتي این جزیره را دید، سربازان خود را رسماً در این جزیره پیاده ساخت، همچنان قبل از این آلمانها نیز در این جزیره پیشرفت های نموده بودند. شهرک اروپایی محل اقامت تاجرین اروپایی - آسیایی، و آسیایی های ثروتمند بود، حال آنکه چینیایی ها در امتداد دریای سنگاپور در شهرک چینیایی و مسلمانان، مردم بومی ملایو و مهاجرین عرب در کمپونگ گلام^۴ زندگی میکردند. موقعیت ستراتیژیک این شهر، باعث شد تا شهر به مقناطیس جذاب ایدیال تجارتي مبدل شود. بندر پر از کشتی های تجارتي اروپایی، چند کشتی جنگی، صد ها کشتی خرده تاجران چینیایی، کشتی های بادبان دار عربی و کشتی های خورد دو بادبانه بوقسی^۵ «اندونیزیا-م» بود. یک همهمه و سر و صدای خموش نه شدنی تجارت، و ساختمان خانه های جدید در امتداد کنار های ساحلی بر پا بود که هر جا طنین افکن بود. با دیدن این صحنه هر کس به آسانی میتوانست آینده شاداب و بزرگی را برای این جزیره باتلاقی با داشتن نفوس نا متجانس و نا هم تبار با مدارا ولی شکیبایی و همدلی استثنایی پیش بینی کند.

بروز سوم بازدید از سنگاپور سوار کشتی اس.اس. دلهی^۶ شدیم. این یکی از کشتی های مدرن مسافری بود که برای ۱۶۳ مسافر به درجه اول و برای ۸۰ تن مسافر به درجه دوم جا داشت. حینیکه کابین های ما برایما نشان

1 - Malay Peninsula

2 - Sir Thomas Raffles

3 - Sumatra

4 - Kampong Glam

5 - Buginese

6 - S.S. Delhi

داده میشد، شهزاده ایوب خان با یکی از دوستان اسبق خود «ملقب به القاب شاهی -م» دوک کنات^۷ در عرشه کشتی روبرو شد. هر دو همدیگر را با شور و صدای خوشی سلام دادند. اکنون هر دو مطمئن بودند طی این سفر طولانی با هم وقت خوش خواهند داشت. شهزاده، بگروال وایت، من و سرداران افغان در عرشه فوقانی کشتی در کابین های درجه لوکس، سائر همراهان شهزاده در عرشه تحتانی در کابین های درجه دوم جایجا شدند. طی سه هفته سفر ما از صحنه های دل انگیز آفتاب برآمد، چای صبحانه وقتی «چوتای هندی - چای مختصر» را می گرفتیم و بعد صبحانه عادی آورده میشد، نان چاشت سبک ولی خیلی عالی، چای عصریه و کلچه باب بروی عرشه و نان نهایت لذیذ شامگاهان در سالون نانخوری بی نهایت زیبا را مستخدمین و سر آشپز تهیه میکرد.

در طول سفر ما هوای ملایم هم با ما با نسیم بهاری شرقی خود وفا کرد، آبهای بحر آرام بودند و اکثر اوقات صحنه های بسیار زیبایی دولفین ها را می دیدیم که تا جا های دور ما را همراهی میکردند و گاه گاهی خیل های ماهیان رنگه پرند را می دیدیم. عصر ها وقت خویشرا روی مسائل ادبیات، سیاست، فلسفه و انواع مختلف موضوعات سپری میکردیم و با نظریات همدیگر آشنا می شدیم. قبل از اینکه در باره صحبت های ما گپ بزنم، میخوام همسفر سلطنتی ما دوک را برایتان معرفی کنم. بگروال وایت گفت که دوک فرزند سوم ملکه ویکتوریا است که نام اصلی اش بعد از تولد در سال ۱۸۵۰م شهزاده آرتور^۸ بود. طی دوران خدمتش منحصی افسر نظامی دوک سلطنتی را ایجاد کرد و دوک کنان و ستراتیرن^۹، همچنان ایرل آف ایسکس^{۱۰} شد. بلندی قدش شش فتن بود؛ شهزاده زیبا چهره و خوش اندام بروتهای طلایی مجعد و چشمان آبی داشت. خانمش که در این سفر با وی همراه نبود شاهدخت لوویس مارگریت^{۱۱} از پروسیا بود. شهزاده آرتور به ۱۲ مدال (بریتیش آردر آف نایتهود^{۱۲}) و لقب فیلد مارشال و ۲۹ مدال خارجی نایل شده بود.

یکروز بعد از ظهر حین چای عصریه جرئت کرده خواستم از دوک سؤالی را بپرسم که در ذهن من و پدرم از سالیان متمادی بدین سو مانده بود. «حضرت همایونی، بعد از خدمت پر درخشش و طولانی تان برای امپراتوری برتانیه، لطفاً اجازه بفرمائید تا سؤالی را مطرح سازم: به نظر جناب شما، کدام عوامل بود که امپراتوری برتانیه را آنقدر متقدر ساخت که به چنان یک امپراتوری مبدل شود که آفتاب در دامنه آن هرگز نمی نشیند؟» شهزاده با مهربانی همیشگی خود صدایش را صاف نموده و با لهجه آکسفوردی و صدای بم خود به شرح آغاز نمود. این صحبت برای چندین ساعت دوام یافت، من خموشانه یادداشت می گرفتم و شامگاهان آنرا بازنگری میکردم.

«داکتر سكات فینتر جردل عزیز، مسرت خواهم داشت اگر بتوانم طی سعی خود جوابی به سؤال علمی شما داشته باشم. افتخاری که نصیب شده همانا سفر های نسبتاً زیادم به اطراف جهان بوده است. در جنوری سال ۱۸۷۰م با رئیس جمهور شما یولیسیس س. گرانت^{۱۳} در واشنگتن پی. سی. بعد از سفرم به کانادا و ملاقات با رهبران شش ملت ایراکوی اونتاریو^{۱۴} ملاقات نمایم. بنابر این میتوانم بگویم که همانگونه که نظر اجمالی به جهان نوین شما انداخته ام و آنرا دیده ام همچنان به جنوب افریقا، مصر، هندوستان، ایرلند و اکثریت نقاط اروپا هم مختصراً رفته ام. درست مثل سؤال شما آقای داکتر من هم در مورد موفقیت امپراتوری ما متعجبم و هم غرق در فکر. به نظر من مسائل سیاسی - اجتماعی معلول تنها یک علت نیستند بلکه اکثریت شان نتیجه و معلول علت های بشمار اند و این یک پدیده ای چندین فکتوریست. چطور چهار میلیون نفر یک جزیره در سال ۱۶۰۰م به چهل میلیون در ۱۹۰۰م تبدیل میشوند، این جزیره نهمین جزیره بزرگ جهان است که میتواند بیست و پنج فیصد سطح زمین را طی یک قرن تحت سیطره خود درآورد، و آنرا بتواند برای یک قرن دیگر حفظ کند؟ به نظر من فکتور اول باید مردم باشند که از نورمن ها، سکسونها، وایکنگها، سلنیک ها و سائر اقوام جرمانیک ترکیب یافته و سه مشخصه بارز داشتند: کنجکاو، انحصارگری و انرژی زیاد. دوماً، جزایر برتانوی در چنان موقعیت جغرافیوی قرار داشتند که بنام دروازه های اروپا، امریکا، افریقا و آسیا و هم مرکز مقناطیسی

7 - Duke of Connaught

8 - Prince Arthur

9 - Strathearn

10 - Earl of Essex

11 - Princess Louise Margaret of Prussia

12 - British Orders of Knighthood

^{۱۳} - Ulysses S. Grant : یولیسیس سایمن گرنت : هجدهمین رئیس جمهور امریکا و قهرمان جنگ داخلی آنکشور - م

^{۱۴} - Nations of Iroquois of Ontario : نام اتحادیه ای از سرخپوستان که سابقاً در شرق کانادا و ایالات متحده زیست می کردند. - م

تجارت با داشتن راه های بحری یاد می شدند. همین امر خود باعث شد که نه تنها چندین نوع کشتی بزرگ تجارتي را بسازند بلکه بخاطر تحفظ جان و سرزمین خود کشتی های جنگی دفاعی را نیز ساختند.

سوماً در قرن سیزدهم بود که در انگلستان شالوده و سنگ بنای مؤسسات دیموکراتیک بوسیله مگناکارتا اساس گذاری شد. شاید مجسمه آزادی در امریکا بدون مگناکارتا، هییس کورپس^{۱۵} کمتر معنی میداشت. این دیموکراسی بود که به تکامل تدریجی و مستحکم مفهوم دولت ملی با آزادی های نسبی مدنی، هماهنگی، عدالت اجتماعی و پیامد صلح دیموکراسی عالی اجازه داد.

در سال ۱۲۱۵م پادشاه ناستوده «جان» بخاطر جنگهای خود مالیات مازاد و بلند را وضع کرد، دست به اعدام مردم زد و زمینه ساز اغتشاش بارونهای^{۱۶} (اشراف) خود را بر علیه خود مهیا کرد. پادشاه بعد از تسخیر لندن به دست اغتشاشیون مجبور میگردد چیزی را امضاء کند که بعد بنام مگناکارتا (منشور بزرگ) مسمی میگردد. از ۶۳ ماده مگناکارتا، سه ماده مهم آن تا امروز باقیمانده اند: آزادی ها و حقوق کلیسای انگلیس که آزادی و رسوم لندن و سائر شهر ها را تصدیق می کند و سر انجام، چیزی مهمی دیگر همانا بند مهم این منشور است که اولین و بزرگترین محدودیت را بالای صلاحیت سلطان و قدرت پادشاه با این جمله وضع می کند، « هیچ انسان آزاد [منظور صرفاً اشراف فئودال است] نباید دستگیر، زندانی و یا از دارایی اش محروم و یا محکوم، تبعید و یا بهر صورتی بی خانمان شود، و نه بر علیه او اعمال زور صورت گیرد و یا کسی دیگری برضدش فرستاده شود تا در حقش چنین کند، مگر به اثر قضاوت قانون مماثل او و یا بوسیله حکم قانون این سرزمین.» در این بخش، مگناکارتا در لاتین هییس کورپس «بدنه قانون» آمده است.

شهزاده آرتور، دوک، در ادامه صحبت شان گفتند:

«شک نیست که هر ملت بکعداد مشخصات منحصر بفرد خود را دارد. مشخصات درون نگری ملی مردم برتانیه از چکیده افکار دانشمندان شان مانند بیکن، هوبس، هیوم، آدم سمیت، جان ستوارت میل و غیره نشئت میکند و مال اندیشی و برون نگری آنها مهمتر از همه از نفوذ و اثرات رهبران، سیاستمداران مرد و زن شان مانند سلطان هنری هشتم، ملکه الیزابت اول، گلدستون، دیزرائیلی و غیره و غیره منشاء می گیرد.

فکتور چهار به نظرم، تأثیر انقلاب صنعتی بود که ضرورت به منابع مواد خام را از کشور های خارجی ایجاد کرد و همین عامل موجب شد تا نیروی بحری ما به حرکت در آید و طی قرون هفده و هجده میلادی دست به استعمار و استفاده از نیروی بشری برده گان بزند. عصر خرد قرن نوزدهم، نخست امپراتوری ما را از مصیبت و آفت برده گی و دوم از قدرت روحانیت معتصب و تنگ نظر آزاد ساخت. آزادی سیاحت، آزادی تجارت، آزادی دین و مؤسسات دیموکرات شمع ترقی و پیشرفت علمی و تکنالوژیکی جوامع را افروخته تر ساخت. کیفیت نو آوری و ابداعات و مالکیت انرژی که تا کنون در جامعه ما فعال است، به طور امید انگیز رهنمون کار آفرینی، تملک مایملک بیشتر و انباشتن ثروت و قدرت بیشتر میگردد. اگر بطور مقایسوی بنگریم کلونیا لیزم روسیه، جاپان و امپراتوری عثمانی در تناسب با کلونیا لیزم ما مسلماً و بطور آشکار بی رحم تر و ظالمانه تر بوده اند. من مثل نایب السلطنه هندوستان لارد کرزن نمی خواهم ادعا کنم که امپراتوری برتانیه تحت مشیت الهی وسیله برای چنان خوبی و سعادت بوده است که جهان تا کنون دیده است، و نه اینکه جنرال سموتس از افریقای جنوبی ادعا دارد که «سیستم "ما" چنان سیستم مدبرانه آزادی سازماندهی شده بشریت است که مثالش تا کنون در تاریخ بشریت دیده نه شده است.» من می پذیرم که امپراتوری ما چندان بشردوستانه و دگر دوستانه نبوده است. به باور من سرانجام با گذشت زمان سلسله تمام امپراتوریها از هم گسسته خواهد شد. شک نیست که کلونیا لیزم برتانوی بطور خاص کلونیا لیزم تعالی بخش و تمدن ساز نبوده است. اگر تمام تاریخ امپراتوری برتانیه فاسد و آلوده بوده است حداقل یک بخش آن نسبتاً حکومت نا فاسد و نا آلوده بوده است. در ظاهر امر از قراین بر می آید که یکی از مظاهر عمده امپراتوری ما آن است که این امپراتوری آسایش و رفاه جهانی را بهتر ساخته است، و در تناسب به گزندش، خوبی آن بیشتر بوده است! من با شهزاده ایوب طی اقامتم در هندوستان خیلی ها صحبت کرده ام، و دلیل موجه بخاطر دفاع از کشورش در برابر تجاوز غیر قانونی ما داشت، و من منحیث یک فیلد مارشال برتانوی بخاطر فتح و ظفوی که وی در میوند در برابر لشکر ما بدست آورد برایش احترام نهایت عمیق دارم. روی همین دلیل است که حکومت برتانیه و مردم ما به او به مثابه یک دشمن مهیب آور و خطرناک ولی در عین حال منحیث یک دوست ارزشمند و محترم می نگریم. امیدوارم با گزافه گویی منفردانه خود در رابطه با محاسن برخاسته از حکمروایی امپراتوری ما خیلی خسته تان نه ساخته

15 - Magna Carta, Habeas Corpus

16 - Barons

باشم. از اینکه کما کان ناوقت شده میروم، من باید به حضرت همایونی ایوب و همه شما آقایان شام بی نهایت خوش و آرام آرزو کنم.»

ما همه خود را جمع و جور کردیم و بدنبال شهزاده افغان بطرف کابین شاهانه او روان شدیم. صحبت زیاد و جالبی از این سو و آنسو بین ما در مجلس تبادل شد ولی هیچکدام آن آشکارا روشنگرانه نبود که صبحت دوک در دفاع از امپراتوری برتانیه بود.

بعد از سفر چهارده روزه نهایت گوارا و دلپسند و داشتن همراهان نهایت خوب خود را نسبت به هر وقت دیگر بیشتر خوشتر و با درایت تر احساس می‌کردم، کشتی ما در بندر هانگ کانگ که در دلتای دریای پیرل^{۱۷} «مروارید» موقعیت داشت لنگر انداخت. گورنر برتانوی با آتش بیست و یک توپ و سلامی دسته موسیقی سکاتلندی ما را استقبال کرد. شک نیست که چنین یک استقبالی برای حضرت همایونی شهزاده آرتور، دوک کنات، و حضرت همایونی شهزاده ایوب خان گرفته شده بود و در واقع به قول معروف با یک سنگ دو پرنده را شکار کرد. برای ما در اقامتگاه گورنر که از دوک آنقدر فاصله نداشت جا داده شد.

طی اقامت سه روزه ما در هانگ کانگ متوجه شدیم که جزیره هانگ کانگ بعد از جنگ اول تریاک و شکست خانواده سلطنتی کینگ^{۱۸} در سال ۱۸۴۲م به امپراتوری برتانیه واگذار و تسلیم داده شده است. تاریخ این جزیره ۱۱۰۰ کیلومتری که حال اشغال شده است، حتی قبل از خانواده سلطنتی کینگ متجاوز از یکهزار سال است. راهنما های ما مواریت رنگین شهر را بما نشان داد، داستانهای اقوام نیرومند، مأمن دزدان بحری غارتگر را حکایه کردند، و ویلا های زیبا بر فراز تپه ها را که بدست اروپائیان و تاجران چینیایی ساخته شده بودند دیدیم. ویلا ی لارد قدوری^{۱۹} که یکی از مهاجرین بی نهایت ثروتمند عراقی بود نمای خیلی عالی داشت و از آنجا منظر فراخ بندر هانگ کانگ را با هزاران هزار فایق چینیایی و کشتی های «جنگی»^{۲۰} و هم کشتی های سریع السیر اروپایی میتوان دید که مثل قطار هزاران مورچه و قانغوزک به روی آبهای لاجوردین این جزیره می خزیدند. در حین لذت بردن از منظره زیبای فوق در جوار و مدخل باغ این ویلا بودیم که یکمرد مندرس اروپایی نما با کلاه سفید خالص بر سر نمودار شد و پرسید «فکر می کنم اینها جناب حضرت همایونی شهزاده ایوب خان اند که از آمدن شان «به هانگ کانگ -م» از طریق روزنامه ها خبر شدم؟» بگروال وایت قدم پیش گذارده و جواب دادند « به گمانم شما باید آقای قدوری مالک این ویلا باشید!» آقای قدوری ضمن خنده فهقه خود گفت « آقایان! حدسیات ما در واقع حقیقت دارند، میتوانم حضرت همایونی، و بگروال و داکتر فینزجرلد و همراهان را به کاشانه محقر خود دعوت نمایم؟» راهرو مفروش به سنگهای مرحله دار و گامی، بطرف باغ سر سبز با بوته های رنگین، و تخت یا تراس نهایت فراخ مشرف بر خلیج کوچک منتهی میشد. مستخدمین لارد قدوری بدون فوت وقت شربت لیمو و انواع مختلف میوه های حاره ای آوردند. ما در زیر سایه بان چینیایی بروی چوکی های سفید نزدیک درخت بید نشستیم. بعد از صحبت های مختصر و معرفت با هم، مهماندار بی نهایت مهمان نواز ما به شهزاده گفت « حضرت همایونی، بی نهایت افتخار دارم که شخصاً شما را روبرو می بینم، هر چند دیدار ما برحسب یک اتفاق خوب بوقوع پیوسته معهدا خدا را شکر گذارم و مطمئنم که ذات او وسیله این ملاقات اتفاقی را از قبل برایم مرتب ساخته بود. من منحیث یک تاجر این شهر عالی و خوب به شما خوش آمدید می گویم. مسرت نصیبم خواهد شد تا فاتح میوند را به مثابه قهرمان ملل شرق خرسند ساخته باشم.» ایوب خان با شکسته نفسی و فروتنی گفت « آقای قدوری عزیز، ما همه مسرت داریم که یکی از تاجران بزرگ شرق را که اتفاقاً از کشوری می بینم که هم بما نزدیک و هم عزیز است. میخواهم بدانم که رمز موفقیت شما در یکی از مدنیت های عظیم و باستانی شرق دور در چه است؟ لطفاً بما بگوئید که چین حالا در چه موقعیتی است و در مقطع فعلی بکدام سمت روان است؟» «حضرت همایونی، من اصلاً از بغداد، عراق استم. پدرم نیز تاجر بود و تقریباً سه دهه قبل با خانواده خود به این جزیره رسید. وی ده سال قبل فوت کرد و از آنزمان به بعد من مسؤلیت کمپنی صادراتی و وارداتی ما را دارم. باید علاوه کنم، بعد از اینکه برتانوی ها مالکیت هانگ کانگ را تصاحب کردند، صلح و ثبات به این جزیره آمد و با اجازه دادن به تجارت آزاد، برتانوی ها به ظهور طبقه بومی اجازه داد تا صاحب مالکیت جایداد های بی نهایت قیمت و گرانبها شوند و هم از پنج قاره جهان به مهاجرین اجازه دادند تا در

17 - Pearl River Delta

18 - Qing dynasty

19 - Lord Kadourie

20 - Junk Boats : نوعی از کشتی های بادبان دار چینیایی با سبک باستانی آن دیار که حتی امروز هم مورد استفاده قرار دارند. اصطلاح «جنگ» میتواند در برگرفته معانی مختلف باشد مانند کشتی ایکه روانه بحر است، باربری، کشتی سفر های راحت دریایی، زندگی در خارج و غیره. این اصطلاح مأخوذ از کلمه چینیایی «چان» به معنی کشتی و در اصل به مفهوم کشتی سفری است. - م

این جا پاکیر و جایگزین شوند. همانطوریکه جناب همایونی شما مطلع استید چین با آغاز از قرن هفدهم بوسیله خاندان سلطنتی کینگ اداره می شد و اساس آنرا اقوام جورچن «منچوریایی های» شمال و خارج از دیوار بزرگ چین گذاشته بودند. خاندان سلطنتی مینگ و مردم جنوب سرانجام دست بدست هم داده و این حاکمیت سلطنتی را معزول ساخت، حاکمیت بدست منچوریایی ها که با جنرالان مینگ جنوب همدست شده بودند افتاد. این گذار و تحول به قیمت جان و مرگ بیست و پنج میلیون انسان که اکثریت شان خرده کشاورز و کارگران روستایی بودند تمام شد. «هان» های جنوب چین که اکثریت بودند عقیده کنفوسیوزم و حاکمیت منچو ها را پذیرفتند. زد و خورد ها میان منچو ها و هان های خاندان مینگ و تأسیس و ایجاد اختیارات شخصی بوسیله جنرالهای جنوبی «فئودال سالاری» تا به قرن نهم در حالت دوام و سقوط ادامه یافت. قدرتهای استعماری غربی با دیدن ضعف رو به تزاید امپراتوری کینگ سعی کردند که چین را بین هم تقسیم کنند. جنگ افیون یا جنگ تریاک با امپراتوری برتانیه در نتیجه تقاضای طولانی و پایدار تریاک در مارکیت های چین که در هندوستان زرع می شد بوقوع پیوست و خواهان افزایش تجارت تریاک به مارکیت های چینایی بودند. یک حرکت مذهبی به ظاهر عیسوی برهیری «پادشاه جنتی» (هانگ ژیکوان^{۲۱}) دست به شبخون زده و یک بر سوم حصه خاک چین را برای یک دهه تاراج نمود که سر انجام طی جنگ سوم نانکینگ^{۲۲} در سال ۱۸۶۴م بدست کینگ سرکوب و بیست میلیون انسان دیگر در آن کشته شد. در غیابت و نبود یک اردوی نیرومند مرکزی، جنگسالاران با استفاده از نیروی نظامی شان در ولایات تحت کنترل شان حکومت می راندند. ظهور امپراتوری جاپان خود بخود جاپان را به یک قدرت استعماری مبدل ساخت و بالای منچوریا و کوریا حمله آور شد. در سالهای ۱۹۰۰م یک سازمان مخفی چینایی «انجمن مشیت های نیکو کار و هم آواز^{۲۳}» بر علیه انتشار نفوذ جاپان و غرب از شمال دست به قیام زد. کاروانهای کشتی جنگی بلیانگ^{۲۴} چینایی در جنگ اول (سینو - جاپان^{۲۵}) (۱۸۹۴ - ۱۸۹۵ م) کاملاً درهم شکستند. تلاشها برای اصلاح حکومت پیکنگ «بیجینگ» که بوسیله امپراتور گوانخو^{۲۶} به راه افتاده بود بدست آخرین امپراتریس خانواده سلطنتی کینگ، امپراتریس دوآگر^{۲۷} طی کودتای نظامی جنرالانش بر هم زده شد. در جواب به قیام «مشیت زنها» که قبلاً بدان اشاره کردم، نیرو های متحده جاپان، روسیه، فرانسه، جرمنی، ایتالیا، امریکا و استرالیا با در هم کوبیدن لشکر امپراتوری کینگ، پیکینگ را از محاصره رهایی بخشیدند. پروتوکول معروف به بوکسر^{۲۸} جنگ را پایان بخشید. در پاسخ به مظالم یاد شده در داخل امپراتوری کینگ و تهدیدات دول استعماری یک حرکت بنیادین اصلاحی بنام «جنبش تقویت خودی» رویدست گرفته شد. ولی مقاومت دربار کینگ و ضعف متداوم چین باعث شد تا شاگردان، مأمورین رسمی جوان و افسران نظامی دست بهم داده و حاکمیت خاندان سلطنتی کینگ را به پایان رساندند و این حرکت راه را بطرف جمهوریت باز کرد. در این روز ها این دسته به اطراف افکار انقلابی داکتر سن ییت سن^{۲۹} جمع شده اند. حضرت همایونی آرزومندم با چنین شرح طولانی شما را خسته نه ساخته باشم، اگر چنین شده باشد معذرت مرا بپذیرید. «شهزاده افغان در جواب گفتند «آقای قدوری شما نه تنها هوشیار و یک تاجر موفق استید بلکه یک ناظر تیز هوش تاریخ هم استید. توضیحات شما در رابطه با تاریخ برای من در واقع یک روزنه بود تا در مورد مبارزات تاریخ معاصر چین علیه طرز اداره نا بهنگام فئودالیزم، زد و خورد های نیرو های داخلی و مداخلات خارجی چیز های زیادی بیاموزم. ما از لحاظ نفوس ملت کوچکی استیم ولی باز هم در مقطع فعلی با عین مشکلات و منازعات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی دست و گریبان استیم و همین مسیر را طی می کنیم. لطفاً خاطر جمع باشید که من از صحبت عالمانه شما پیرامون تاریخ چین لذت بردم. خستگی را بجایش بگذارید که من درسهای از تاریخ یک امپراتوری دیگر آموختم. آقای قدوری عزیز! تاریخ برای من جلوه گر مجموع و یا به قول دیگر قریب به مجموع دانش جوامع بشری است؛ تاریخ برای من، علم «درک» انسان بصورت عام، و بصورت خاص «خرده» ملت ها و جوامع بشریست. ما همه از مهمان نوازی بی نهایت پر سلیقه و معلومات تان در باره خودتان و چین مشکوریم. ما از شما بی اندازه سپاسگزاریم و برای شما، و خانواده معزز تان صحت دوامدار، خوشبختی و سعادت متداوم آرزومندیم. شما و خانواده تان در پشت و پناه خداوند باشید.»

21 - "Heavenly King" Hong Xiuquan

22 - Third Battle of Nanking

23 - Society of the Righteous and Harmonious Fists'

24 - Chinese Belyang Fleet

25 - First Sino-Japanese War

26 - Emperor Guanxu

27 - Empress Dowager

28 - Boxer Protocol

29 - Dr. Sun Yat-sen

این مستعمره برتانوی با موقعیت ستراتیژیک خود سابق با داشتن نفوس بومی نامتراکم خود بزودی توانست به مرکز تجارت جهانی مبدل شود. دکانهای مزدهم شبیه کاشانه ها و سرکهای تنگ آن نماد بقایای مدنیت باستان است ولی سرک ملکه^{۳۰} با داشتن یک تعداد مغازه ها لوکس خیلی اروپایی نماست. ازدحام خریداران را اکثراً مهاجرین چینیایی، اروپایی - آسیایی و یک تعداد اروپائیان تشکیل میدهد. کنتون (گواندونگ^{۳۱})، که پدرم از آن طی سال ۱۸۳۰م دیدار نموده بود، ولایتیست که دلتای دریای مروارید و جزیره هانگ کانگ راه شان را بطرف بحر جنوب چین باز می کنند. هانگ کانگ نقش مهم تجارتي در تریاک تولید شده هند داشت که از همین مجرای تجارتي وارد چین میشد.

دوک و گورنر برای ضافیت خدا حافظی ما زحمت بی بدیل را متقبل و مهمان نوازی بی مثال را از خود به ما نشان دادند. همانگونه که از سنگاپور با شأن و دبدبه حرکت کرده بودیم اینبار هم به عین شکل بوسیله کشتی مسافریر جاپانی (کواچی مرو^{۳۲}) بطرف توکیو با شکوه و جلال برتانوی روانه بحر شدیم.

ادامه دارد

30 - Queen's Road

31 - Canton (Guandong)

32 - Kowachi-Maru